میراث ایران

Mirass-e-Iran

110 Passaic Ave.
Passaic, NJ 07055

Tel: (201) 471-4283
Fax: (201) 471-8534

مسئول و سردبیر: شاهرخ احکامی
تحت نظر: هیئت تحریریه

تابستان ۱۳۷۵
شماره (۲)

«میراث ایران» نشریه ای است مستقل، فرهنگی، ادبی، تاریخی، غیر سیاسی و غیر مذهبی.

حک، اصلاح و نگهداری مقالات رسیده با دفتر میراث ایران می باشد. نقل مطالب با ذکر مأخذ مجاز است. تجدید چاپ و یا استفاده از طراحی ها با اجازه کتبی از میراث ایران قابل استفاده می باشند.

آثار و مقالات مندرج در میراث ایران، بیانگر آراء نویسندگان آن می باشد و لزوماً عقاید گردانندگان نیست.

حروف چینی و طراحی: «ایران گوهر»
(۷۱۴) ۲۵۰-۴۷۲۶

تصویر روی جلد
پیک نیک در ابیانه
آبرنگ
نقاش: رضا کریمی
تاریخ: ۱۳۷۲

فهرست مطالب

سخنی با خوانندگان	شاهرخ احکامی	۷
نامه به سردبیر		۸
باران	مهین دخت مجرّد - حمید مصدق	۱۰
با خبر شدیم	الکساندر تمرز	۱۲
مصاحبه با منصور فریدی	مسیح حکمی	۲۰
پیرمرد و دریا	محمود عنایت	۲۴
بحران هویّت ملّی و قومی در ایران	احمد اشرف	۲۶
هنر موظّف	مهدی اخوان ثالث (م. امید)	۳۰
مشکلات کودکان ایرانی در خارج از کشور	مسعود جابانی	۳۲
دربارهٔ نسل دومی های ایرانی در آمریکا (۳)	معبود انصاری	۳۴
شرح حال صادق هدایت		۳۶
اصلاح انسان	الکساندر تمرز	۳۷
نادر نادرپور	فرانک زمانی	۳۸
رژیم را نشکنید	ویلسون بیت منصور - کوشیار کریمی طاری	۴۰
سرطان به زبان ساده	علی صدارت	۴۳
در قلب جنگل	مهوش تاکستانی	۴۴
بیگانه ی آشنا	اسماعیل رفیعی	۴۶
پدر و پسر	هرمز منصوری	۴۸
علم و ادبیات و معیارهای سنجش شعر	محمد هادی حکمی	۵۰
سازها و آهنگ ها و اصطلاح های موسیقی در دیوان حافظ	طلعت بصّاری	۵۲
از سبک هندی تا موج سوم	فرامرز سلیمانی	۵۴
مقدمه ای بر کتاب صد قول و غزل از سعدی	سعید وزیری	۵۶
کودک در شاهنامه	طلعت بصّاری	۵۸
اشعار برگزیده	محمدجعفر محجوب، مهدی اخوان ثالث، محمد هاشم صحرائی، قاسم لاربن، مهدخت نظر، مجید امینی، شهناز اعلامی، محمد پورفر و فریدون مشیری	۶۰

English Section

Letter to the editor		6
Past events		8
Getting to know Mr. Faridi	Massih Hakami	16
Omar Khayyam	F.A. Sadeghpour	22
The Legend of Jamshid.....		28
The "other" Racism.....	Mana Behbin	30
Passers-by	Ezat Soleimani	32
The Choice	Nina Navid	34
Right from Start.....	Mary Ghavami	36
Our Spirits	Majid Amini	36
Hafiz	M. Hakami	38
Modern Marriage	Ali Zarin	38
Death of a swan, Chidhood town, Winning, Temper	F.A. Sadeghpourn, Hamidi Shirazi, F. Soleimani and Akhtar Naraghi	39

سخنی با خوانندگان

روی صندلی اتاق نشیمن که آن را تنها محل لحظه ای از آرامش، پس از یک روز طولانی و سخت می یابم پناه برده ام. تصویر آدم های رنگارنگ درون جعبه جادویی به بالا و پائین در حرکت اند. فکر می کنم که کدامین مسئله از مسائل مهم روز را جهت بررسی و گفتگو با خوانندگان مجله میراث ایران برگزیده و با ایشان به بحث و گفتگو بنشینم...

سر و صدای دو مرغ عشق که بر سر تصرّف حلقه های بازی آویزان در قفس، با یکدیگر به جنگ و جدال پرداخته اند مرا بخود می آورد... به آنها نگاه می کنم، هر یک از آندو بر آن است تا دیگری را مغلوب ساخته و حلقه بازی را خود تصاحب کند...

پس از گذشت مدتی کوتاه، ناگهان دنیای کوچک در قفس آندو پرندهٔ زیبا دگرگون می شود، یکدیگر را در آغوش کشیده و غرق بوسه می کنند. حرکات آندو مرا به یاد گفتگویی که اخیراً با دوست عزیزی داشتم می اندازد. ماجرا از این قرار بود که...

دوست عزیز روزی نگران و مضطرب مرا دید و با لحنی از شکایت گفت: در این فکر بودم که برای تجلیل و بزرگداشت یکی از هنرمندان به نام دعوتی بعمل آورم. تصورم این بود که چنانچه این موضوع را با دیگران در میان بگذارم، آنان نیز با من و ایده ام موافقت خواهند کرد و در این راه مرا یاری خواهند داد.

طرز بیان او مرا به تعجب انداخت و پرسیدم: مگر غیر از این شد؟

با حسرت گفت: در نهایت تأسف دریافتم که دوستان و کسانی که من موضوع را با آنان در میان گذاشته بودم، با وی تماس گرفته و او را از آمدن به شهر ما برحذر داشته و بنحوی ایشان را قانع کرده اند که شهری که ما در آن اقامت داریم ارزش مقام و شأن ایشان را ندارد و از آن گذشته کسانی که از او دعوت به عمل آورده اند، افرادی بی حاصل و بی دانش می باشند!

پرسیدم: عکس العمل تو در مقابل آنان چگونه بود؟

گفت: خوشبختانه آن هنرمند ارزنده آنقدر از صفات والای انسانی برخوردار است و به سادگی تشخیص داد این افراد ظاهر فریب، کاری بجز تفرقه افکنی و جدائی بین دیگران نداشته و نخواهند داشت. برخلاف تصوّر بدخواهان، به شهر ما آمد و با استقبال بی نظیری روبرو شد و خاطرهٔ خوش و فراموش نشدنی را نیز بر دل ها باقی گذاشت.

دوست نکته سنج و حساس من از اینکه برخی از ما تا این اندازه خود را صاحب نظر دانسته و به خود اجازه می دهیم که در برگزاری برنامه های فرهنگی و هنری یکدیگر خلل و جدائی ایجاد کنیم، تعجب زده و رنجیده خاطر ادامه داد: در دیار غربت لازمهٔ ادامهٔ حیات ما ایرانیان با یکدیگر اتحاد و توافق و همدردی و همدستی است. می بایستی از آزردن یکدیگر، اخلال در امور دیگران و حسادت های بچه گانه نسبت به هم و افروختن آتش زشت نامهربانی و کینه و ایجاد اختلافات وسیع تر و گسترده تر جلوگیری کرد تا بتوان در جامعه برون مرزی، ایرانی را با اصالت واقعی، احساس همدردی، انساندوستی، صلح پرستی، سازندگی و همراهی ذاتی اش به دیگر اقوام مقیم این دیار معرفی کرد.

درد دل و قصهٔ غصه هایش بسیار بود... به مرغان عشق نگاه می کنم که تا چند لحظه پیش و بنا به غریزهٔ حیوانی خود بر سر تصاحب حلقه بازی یکدیگر را به شدت مجروح کرده بودند، اکنون با نوازش و بوسه، مرهم بر زخم های هم می گذاشتند و با هم سرود مهر و عشق می خواندند ...

فکر می کنم که ما نیز چون مرغان عشق، در بسیاری از مواقع از اعمال زشت و ناخودآگاه خود اطلاع نداریم و فراموش می کنیم که در این دیار غربت جدال بر تصاحب حلقه های بازی آنقدر هم که تصوّر می کنیم ازرشی ندارند، و بی جهت به مشاجره و حتی در برخی اوقات با هم گلاویز می شویم و هرگز به عاقبت کار نمی اندیشیم...

با امید به آنکه هرچه زودتر یکایک ما به خود آمده و حلقه های بازی را مشترکاً به بازی گرفته و با ایثار مهر و محبت و دوستی و گذشت و تفاهم عمر کوتاه خود را با آرامش و سازش سپری سازیم.

با امید به آنروز

برگ اشتراک

میراث ایران

Miras-e-Iran

110 Passaic Ave.
Passaic, NJ 07055
Tel: (201) 471-4283
Fax: (201) 471-8534

Mr. / Mrs./Ms. (Circle one) Please print

Street Apt. No.

City State Zip Code No.

Please Check:

☐ Payment enclosed

☐ Bill me later

در آمریکا سالی ۸ دلار و در خارج از آمریکا سالی ۲۰ دلار

از شما :

خواننده گرامی مجله میراث ایران، خواهشمند است با طرح نظرات، ارسال مطالب و ایراد انتقادات سازنده خود ما را یاری دهید تا مجله ای پر بارتر حضورتان تقدیم گردد.

میراث ایران را بخوانید و در اختیار علاقمندان قرار دهید.

همکاری و راهنمائی صمیمانه شما، بهترین راه تکامل و تداوم میراث ایران می باشد.

هیئت تحریریه

مصاحبه با آقای منصور فریدی

از: مسیح حکمی

در انتخاب آقای فریدی برای داستان فصل نامه و پشت جلد هیچ گونه تأمل و تردیدی جایز نبود، زیرا ایشان به عنوان یک ایرانی از آغاز تأسیس سازمان ملل تا کنون، صادقانه و فعالانه در سطح قدرت خود برای صلح و دوستی افراد و ملل در جهان کوشش کرده و در سن بالای هفتاد سالگی به فعالیت خود ادامه می دهد. در چهرهٔ آرام و چشمان نافذ و سخنان پر مهر و تسکین بخش وی دنیائی از صمیمیت احساس می شود. شما را با ایشان آشنا می کنیم...

آقای فریدی در یکی از جلسات سازمان ملل متحد

مصاحبه با آقای منصور فریدی از این نظر جالب است که ایشان از بدو تأسیس سازمان ملل متحد در آن محل خدمت کرده اند و کلیه دبیر کل های این سازمان را از همان ابتدا به خوبی می شناسند و از کارهای آنان مطلع می باشند.

آقای فریدی در شهر همدان که در شمال غربی ایران در دامنه کوه الوند قرار دارد متولد شده اند. شهر همدان زمانی پایتخت ایران بود. مقبره ملکه استر که ملکه ایران و عمه زاده او موردکی می باشد در این شهر قرار دارد. ملکه استر و موردکی (وزیر بزرگ) جان تعدادیَ از ایرانیان یهودی را که مورد آزار و ستم بوده اند، نجات داد. هم چنین مقبره طبیب معروف ایرانی ابوعلی سینا و پرونده های نوشته شده جنگی به خط میخی و زیارتگاه شاه زاده حسین که از نسل و زاده های مستقیم حضرت محمد (ص) در آن شهر قرار دارد. پدر ایشان مالک سه ده بود که در قسمت شمال شرق و غرب این شهر قرار داشت و ایشان دارای هشت برادر و خواهر هستند و همگی به وجود پدر خود که انسانی فداکار و مطلعی بود افتخار دارند. پدر همواره فرزندان را تشویق به فراگیری فرهنگ و ادبیات باستانی ایران می کرد، خصوصاً در قسمت شعر و فلسفه.

آقای فریدی به خواب و پاراسیکولژی علاقه و عقیده خاصی دارند. شبی در خواب می بیند که در عرض ۳۰ روز ایران را به قصد آمریکا ترک خواهند کرد. روز بعد متعلقات خود را بسته بندی کرده، زمین خود را فروخته و رئیس خود را متقاعد می کند که چنانچه مدت ۳ ماه به ایشان مرخصی داده شود، تا به تحقیقات خود را در زمینه رادیو و فیلم در آمریکا انجام دهد. با اینکه در اوایل قادر به صحبت به زبان انگلیسی نبودند، ولی پس از ورود به نیویورک در رادیو و فیلم نام نویسی کرده و در همان زمان نیز در دانشگاه نیویورک ثبت نام کردند و در دوره رشته زبان انگلیسی شرکت می کنند. پس از سه ماه، مدت ویزای ایشان منقضی می شود و تحصیلات خود را با اخذ ویزای تحصیلی ادامه داده و این موضوع سبب گردید که ایشان در آمریکا ماندگار و به تحصیلات خود ادامه دهند. همزمان در ایران، اداره ای که ایشان قبلاً به کار اشتغال داشته اند وی را جزو لیست کارمندان بدون حقوق اعلام می دارد. آقای فریدی ضمن اینکه مقداری پولی را که بهمراه آورده بودند رو به اتمام بود و به تصور آنکه به خدمت ایشان خاتمه داده شده است دچار نگرانی و اضطراب می شوند، با اینحال شانس به ایشان یاری کرده و در یکی از روزنامه های آمریکا اعلامی جهت شغلی در سازمان ملل متحد توجه ایشان را جلب می کند.

در سال ۱۹۵۰ میلادی زمانی که سازمان ملل متحد در (Lake Success) نیویورک قرار داشت، وی به عنوان منشی پیغام رسان در قسمت توزیع پرونده شروع به کار می کند.

وی در این باره می گوید: تقاضا برای این کار زیاد بود و چون سازمان ملل در آن هنگام سازمانی جوان بود، کارها رویهم انباشته می شد و در آن زمان با استفاده از جوانی و انرژی بسیار، ساعات زیادی بدون دریافت حقوق قسمت توزیع پرونده ها را سر و سامان دادم. سرانجام به جهت پشتکاری که از خود نشان داده بودم پاداشی نیز دریافت داشتم. طرحی که برای امور پستی به آنان داده بودم مورد پسند واقع شد و در سطح بالا مورد عمل قرار گرفت. در سال ۱۹۵۴ بنا به توصیه مباشر و ناظر، به قسمت فهرست نویسی کتابخانه منتقل شدم که موقعیت خود را در این سازمان توسعه داده و خوشبختانه یکی دیگر از پیشنهادات من در مورد امور رسیدگی، سرعت و پیشرفت به کارها مورد پسند واقع گردید و نتیجه آنکه سازمان نمایندگی مخصوص در تشکیلات پرونده و فهرست های مربوطه تشکیل داد.

آقای فریدی با دو خانم از کشور برمه و کشور سیام

آقای فریدی برای کمک به آقای وود رو ویلسون (Woodrow Wilson) در مجمع ملل متفق دعوت می شوند و در نتیجه کوشش همگانه ما سه هزار جلد پرونده تشکیل می شود که در زیبائی بی سابقه است. کار در سازمان ملل سبب شد که ایشان مسافرت های مهمی انجام دهند. در سال ۱۹۶۸-۱۹۶۶ میلادی به عنوان متخصص در سازمان امور سازمان ملل متحد در انستیتوی کویت در قسمت برنامه اقتصادی و اجتماعی در خاورمیانه در مقام مشاور و مدیر کار کرد. در آنجا به تأسیس کتابخانه کمک کرده و پیشنهادهائی برای مشی و رویه اداره امور کتابخانه داده و کارمندی برای این کار تربیت کرده و یک کتابچه در این مورد نوشتم که به وسیله این مؤسسه به چاپ رسید و این خود یک راهنمائی برای کتابخانه های کوچک گردید که مورد استفاده سومالیا قرار گرفت. آخرین کمک به کشورهای خارج در ایران بودکه تشکیل فیلم های ریز Microfilm را برای ضبط و بایگانی کتابخانه وزارت خارجه ایران سازمان داد، بعد از مراجعت به تصدی امور به عاریه گرفتن و قرض کردن کتاب از کتابخانه های متعدد گماشته شد و برنامه کامل وی راجع به سازمان دادن مجدد و ساده کردن آن به مورد اجرا گذاشته شد.

آقای فریدی با شخصیت های مهم سازمان ملل ملاقات و از آنان خاطرات با ارزشی دارند. با آقای تریک وریدی (Tric Vaeride) که شخص فاضل و متینی بود آشنا شد. آقای نصرالله انتظام پنجمین رئیس مجلس عمومی سازمان بود، شخصی با وقار و مذهبی بود. ایشان سازمان ملل متحد را در موقعی اداره کرد که جنگ سرد به منتهای درجه بود و در این موقع شانس جنگ سوم تمام چیزهای دیگر را تحت الشعاع قرار می داد. آقای انتظام با کشورهای سوم به خوبی کار می کرد و این کشورها معتقد بودند که شخصی است با دست های آهنی ولی در دستکش مخملی. داگ هامرشلد (Dag Hammer Jold) ، به عقیده ایشان بزرگترین دبیر کل سازمان ملل بود و برای صلح جهان اوقات خود را وقف کرده بود. اولین اقدام او نظم و ترتیب در امور اداری بود. آخرین عمل باوقار او این بود که به کانگو (Congo) رفت ، متأسفانه هواپیمای او سقوط کرده و جان خود را از دست داد. آقای فریدی وقتی این خبر را شنید به گریه افتاد. شخصیت دیگر آقای اوتانت Utant شخص ویژه ای بود. همیشه نگران اطفال و اشکالات اجتماعی بود. یک مرتبه به دکتر رابرت مول (Dr. Robert Moula) گفت من پیر شده ام باید کاری برای اطفال کرد، اینها افرادی هستند که دنیای آینده از آن آنانست. آقای فریدی در دوران آقای کرت والدهایم Kurt Waldheim بازنشسته شد.

او می گوید: «یکی از بزرگترین دبیرکل های سازمان بوتریس بوتریس قالی Butros - Butros Galdy است و بنظر من سازمان ملل را در منتهای آبروی خود رسانید. از اشخاص برجسته ایرانی که در سازمان ملل با آنها ملاقات داشته مواجه شدم. آقایان نصرت الله انتظام، حسین علا نخست وزیر اسبق ایران، سفیر ایران در واشنگتن، دکتر تقی زاده (با ایشان در انتشار فهرست نوشتجات همکاری کرده است) و بالاخره رضازاده شفق بود که ایشان از رادیو سیتی (Radio City) و کارهای آنجا باعث تعجب و شگفتی زیادی داشت.»

آقای فریدی مدت طولانی دبیر شورای تفریحی بود. توضیح اینکه در سال ۱۹۶۰ مقاله ای نوشته شد که کسالت دپرسیون (Depression) در میان کارمندان وجود دارد و این کسالت در نتیجه دوری افراد از فامیل و مملکت بود، به خصوص که با یک فرهنگ تازه و ناآشنا روبرو شده بودند این مورد تشخیص داده شد و با تشویق دکتر استارولولوس (Starvoelolous) که معاون دبیر سابق سازمان ملل بود و دکتر دی (Zee) در قسمت طبی که مشوق تشکیل شورای تفریحی گردید. امسال این شورای تفریحی سالگرد خود را که ۵۰ ساله است جشن گرفت.

شرکت کنندگان در این جشن ۹۱ نفر رئیس ممالک مختلف، ۴ پادشاه، ۲ رئیس جمهور، ۹ نفر معاون رئیس جمهور، ۳۷ نفر نخست وزیر، ۱۰ نفر معاون نخست وزیر، ۲۱ نفر وزیر خارجه، ۲۳ نفر ناظر و ۱۷۷ نفر مقامات رسمی کشورها و ۵ هزار خبرنگار برای گزارش در این جشن شرکت کردند.

آقای فریدی بعداز بازنشستگی به دلیل احساس دلبستگی به کار خود و به اصرار همکاران و دوستان، مجدداً به سازمان ملل مراجعت و به سرپرستی شورای تفریحی منصوب گردید. (سال ۱۹۸۲ میلادی) و به علت کفایت، هر ساله برای سرپرستی آن شورا انتخاب شده اند.

شورای تفریحی دارای ۶۰ باشگاه و انجمن می باشد که دد حدود سه هزار کارمند و نماینده دارد. این شورا هر ساله در حدود

آقای فریدی با دبیرکل سابق سازمان ملل آقای یوتانت

ده هزار رویداد را به موقع اجرا گذاشته است. آقای فریدی تنها بازنشسته ای هستند که بطور تمام وقت در آن سازمان مشغول به کار می باشد.

ایشان معتقد است که کار و خدمت را بایستی با عشق به حقیقت و دوستی انجام داد و این بزرگترین رضایت است برای هر شخص. برای کار بی آلایش خود از طرف معاون دبیر کل آقای سفیر Joseph Verner Reed در روز عید شکرگزاری مورد تشویق قرار گرفته و ضمن دریافت هدیه ای آقای Reed در نامه ای به ایشان نوشته اند: «شما مافوق همه هستید». آقای Samir Sanbar معاون دبیر کل به ایشان نوشتند از اینکه مسئولیت شورای تفریحی را بعهده گرفته اید و با علاقه و اشتیاق بدان پرداخته و بدون خستگی همواره به کوشش خود ادامه داده اید قدردانی می کنیم. با شما کارکردن خوش آیند، مفید و مؤثر بوده است و آقای Ho معاون وزیر ضمن سپاسگزاری، جعبه بسیار زیبای ساخت چین را به ایشان به عنوان کادو هدیه کردند.

آقای فریدی انسانی فروتن است که معتقد است یکی از اعضای خاموشی است که با اکثریت بدون توقف در دوران بارخیز و حاصل آور خود برای این سازمان کار کرده است در حالی که کسی ایشان را برای انجام کار مجبور نکرده و فقط به دلیل دوستی، عشق و علاقه به کار ادامه داده است بدون آنکه به موضوع مادی ارتباطی داشته باشد و تنها پاداش خود را مؤثر بودن در صلح دنیا می داند.

درباره پاراسی کولوژی Parapsy Chology و اثر آن در زندگی ایشان معتقدند که زندگیشان مملو از اغتشاش بوده و اغلب برای ایشان امکان نداشت راهنما، آسایش حامی و پشتیبانی پیدا کنند بنابراین به خواب و رؤیای خود متوسل شده اند و اعتقاد به این علم باعث جوانی و تازگی دوباره ایشان گردیده است.

هم چنین معتقدند که خواب در زندگی مؤثر است، برخی مایل نیستند که خواب را به یاد آورده و یا با کمال بی اعتنائی و بی توجهی از آن می گذرند، زیرا از آن خواب وحشت داشته و یا بدان معتقد نیستند. بهرحال هرکس باید به خواب هایی که می بیند به عنوان یکی پیام پر معنا و مؤثر نگاه کند.

آقای فریدی درجه فوق لیسانس خود را در تولید و راهنمائی فیلم های سینما اخذ نمودند و مخصوصاً یکی از مهم ترین این فیلم ها که برای ایشان جالب توجه بود، عروسی در دهات ایران است. این فیلم در مجله انجمن کتابخانه آمریکا در سال ۱۹۶۴ میلادی مورد بررسی قرار گرفت و بعداً در اولین جشن فیلم در دانشگاه نیویورک نشان داده شد و برای نمایش در محل نمایش خانه الیزابت Queen Elizabeth Theatre نشان داده شد و به این فیلم گواهی نامه شایستگی داده شد. جشن فیلم بین المللی که در Van Couverاخیراً برحسب تقاضای مرحوم Mangouian که متصدی و رئیس مخابرات گروه هنری دانشگاه نیویورک بود، به وی پیشنهاد کرد که این گواهی نامه را تقدیم دانشگاه نیویورک کند و این پروانه در قاب مخصوص در آن محل بر روی دیوار نصب شده است. باید متذکر شد که هنوز این فیلم مورد تقاضا است. این فیلم در اختیار مرکز Donnel Media است که در کتابخانه عمومی نیویورک است. پیغام ایشان برای ایرانی ها که در آمریکا متولد و بزرگ شده اند این است که اگر متمایل هستیم خود را بشناسیم و قبول کنیم و دیگران را نیز بشناسیم، بایستی درس خوانده باشیم که بفهمیم چطور انسان و جامعه رشد و نمو می کند و می گوید یک وقت فقط چند فامیل بطور متفرق زندگی می کردند که زندگی روستائی را تشکیل می دادند. بعداً این تبدیل به مملکت و رژیم و در حالت فعلی سازمان ملل شد.

این اتحاد بایستی طوری صورت گیرد بدون اینکه عادات و رسومات تغییر کند، ایرانیان در این مورد کمک های مهمی کرده اند، ما که به عنوان ایرانی در آمریکا زندگی می کنیم وظیفه داریم که این عادات و رسومات را بدانیم و عمل کنیم چه بدون عادات و رسومات ارتباط سطحی و قابل فهم نیست.

نسل جوان نمی تواند بی تفاوت نسبت به یکدیگر باشند، مصیبت های طبیعی و مصنوعی مسیر دنیا را تغییر داده است. جوانان ما با یکدیگر باید کار کنند که راه حل مشکلات را که مثل طاعون است پیدا و درمان کنند والا این خرابی ها ادامه خواهد یافت و بدون تفاهم آینده ای وجود ندارد. امروز این کار هم مشکل و هم آسان است.

تمام اطلاعات دنیا زیر انگشت آنها قرار دارد و این خود باعث رقابت و طمع شدید در دنیا شده. جوان ها باید یاد بگیرند که این کنترل را دو مرتبه بدست آورند. *

پیرمرد و دریا

از: محمود عنایت

می دانم که نشریه شما سیاسی نیست، ولی مقاله پیرمرد و دریا تا حدودی جنبهٔ تحقیقی دارد و به بخش مهمی از سرنوشت و تاریخ معاصرمان مربوط می شود.

نوشته زیر اساس مطلبی است که روز یکشنبه سیزدهم اسفند گذشته (برابر با سوم مارچ ۱۹۹۶) به صورت یک سخنرانی در گردهمائی شمار قابل توجهی از ایرانیان مقیم ونکوور کانادا ایراد شده است.

ریاست این جلسه را که بیست و هشتمین سال درگذشت دکتر محمد مصدق مناسب آن بود، پروفسور ابوالفضل الله رضا برعهده داشت و دکتر فخرالدین عظیمی و من سخنرانان جلسه بودیم.

پنجم اردیبهشت ۱۳۷۵
برابر با ۲۴ آپریل ۱۹۹۶

... و پس از وی کار دیگر شد... و نوبت درشتی از روزگار در رسید و من به جوانی به قفس باز افتادم و خطاها رفت تا افتادم و برخاستم و بسیار نرم و درشت دیدم... و همه گذشت.

ابوالفضل بیهقی (قرن ششم هجری)

دکتر محمد مصدق

اگر عقیده بعضی از فلاسفه را در مورد جبر تاریخ به مفهوم همگی آن قبول داشته باشیم، معقول ترین حکمی که درباره شخصیت های تاریخی می توانیم صادر کنیم اینست که هر شخصیت یا رهبر به دلیل یک قابلیت خاص یا به دلیل خصائصی که بعضی ها آنرا مخرب و شیطانی و بعضی دیگر سازنده و مثبت و یزدانی می دانند، برای نقش خاصی آفریده شده است.

طرفداران این عقیده می گویند هیچ شخصیتی سازنده تاریخ نیست، بلکه تاریخ شخصیت ها را می سازد. یعنی در هر زمان بنا بر مقتضیات و ضرورت هائی که خود تشخیص می دهد بعضی انسان ها را به دلیل استعداد و خصلت ویژه ای که در آنها هست و در دیگران نیست برای ایفای یک وظیفه خاص احضار می کند. این چنین کسان معمولاً رهبران یک جامعه شناخته می شوند، اما اشتباه خطرناکی خواهد بود اگر رهبری را یک مشغله دائمی یا به قول معروف یک شغل تمام وقت ابدی و ازلی تلقی کنیم. رهبری از همان دیدگاهی که اشاره شد یک نقش یا وظیفه است و این نقش یا وظیفه - غیر از موارد استثنائی - محدود به زمان و ضرورتی معین، یا به اصطلاح ژورنالیستی سناریوی معینی است. وقتی به زبان اهل تئاتر نمایش تمام می شود، رهبر هم وظیفه خود را انجام داده است و ادامه حضور او در صحنه بی معنی است. درست مثل بازیگری که وقتی پرده ها افتاد و نمایش تمام شد و کف زدن و هلهلهٔ تماشاگران به پایان رسید باید وظیفه خود را تمام شده بپندارد و به پشت صحنه برود یا همچون سربازی که از جبهه جنگ مرخص می شود اسلحه خود را به کناری نهد و کنج آسایش اختیار کند و احیاناً خود را برای نبرد یا وضع اضطراری دیگر آماده کند.

در تاریخ ملت های فرانسه و انگلیس شخصیت هائی مثل دوگل و چرچیل در لحظات خاصی از تاریخ در صحنه سیاست ظاهر شدند و وظیفه ملی و میهنی را نسبت به ملت های خویش انجام دادند و سپس در لحظه مناسب صحنه را ترک کردند، ولی خاطره ای که دوگل در میان ملت فرانسه گذاشت با تأثیر چرچیل در حافظه تاریخی ملت انگلیس متفاوت است بهمین دلیل ما عده زیادی را در فرانسه معاصر به نام گلیست می شناسیم که خاطره دوگل و افکار و عقاید او برای آنها تبدیل به یک مکتب شده است. ولی چرچیل و سیره سیاسی چرچیل را (بفرض وجود) به چنین خصوصیتی نمی شناسیم یا من نمی شناسم. از این نظر می توان گفت که تبار خاصی از رهبران سوای تأثیر بالفعل و محدود و نقش معین زمانی و مکانی یک نقش نمادین هم دارند که یا به دلیل سابقه و سنت تاریخی و یا به سبب توانائی و قابلیت منحصر به فرد رهبر تأثیر آن از مرز زمان و مکان هم فراتر می رود و تا مدت ها به عنوان یک نیروی الهام بخش عمل می کند و به تعبیری حماسه می آفریند. بعضی از سرداران، پادشاهان و پیشوایان سیاسی و مذهبی ما نیز در طول تاریخ دارای نقش نمادین بوده اند و خاطره آنها و تأثیر افکار و گفتار و کردارشان تا زمانی دراز الهام بخش ملت ما بوده است.

چون سخن از سیاستمداران و دولتمردان است، من قیاس خود را به صحنه سیاست معاصر ایران می برم. در تاریخ هفتاد سال اخیر ما شخصیت هائی مثل محمدعلی فروغی، قوام السلطنه و سید حسن تقی زاده، هرکدام به نحوی در چند و چون حوادث و تحولات سیاسی میهن ما تأثیر گذار بوده اند، ولی آنها در عین خدماتی که به جامعه خود انجام دادند، پایه گذار مکتب و مسلک خاصی نشدند.

در توجیه این مطلب علتی که بلافاصله - یا حداقل - زودتر از علت های دیگر به ذهن خطور می کند اینست که آنها از دیدگاه عاطفی و احساسی و ایدآلیستی با سیاست برخورد نکردند - و در تحلیل نهائی - رمانتیزم سیاسی نیافریدند و شوری برنیانگیختند و حماسه ای نساختند، و خلاصه نام آنها هیچ وقت منشأ یک نهضت ملی نشد. از تیره و تبار آنها و مردان هم عصر و هم نسل آنها فقط مردی به نام مصدق می توانست چنین نقشی را ایفا کند. (۱)

برای اینکه بی انصافی نکرده باشیم گوئیم: نقشی را که محمدعلی فروغی در شرایط بعداز اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ با عقل و درایت و حتی به قیمت بدنامی خود ایفا کرد، هیچ مکتب و مسلکی نمی توانست ایفا کند. بر فروغی ایراد کردند که چرا با دولت های انگلیس و روس که در آن زمان ایران را اشغال کرده بودند پیمان بست و بدینوسیله بطور ضمنی اشغال ایران را به رسمیت شناخت. فروغی به همین اتهام هنگامی که در تالار جلسه علنی مشغول ایراد نطق

بود مورد حمله قرار گرفت و فردی که در علقه وطن پرستی او جای تردید نبود، به سوی وی سنگ پرتاب کرد و سر فروغی مجروح شد. اما فروغی بعد از چند دقیقه دوباره به نطق ادامه داد و در اول کلام گفت: «چیزی نبود، جمله معترضه ای بود.»

یک ایرانی وطن پرست دیگر هم که نام او شناخته شد شعر زیر را به همین مناسبت سرود که در آن ایام بر سر زبان ها افتاد و در تاریخ ثبت شد:

فروغی با کلوخین منطق خویش
سر ملت شکست و گفت جنگ است
حریفی بر سرش سنگی زد و گفت
کلوخ انداز را پاداش سنگ است

ولی بعدها معلوم شد که اگر فروغی همان قرارد منفور و علیه ما علیه را با دولت های اشغالگر نبسته بود، ما سندی در دست نداشتیم که بعداز پایان جنگ اشغالگران را مکلف به تخلیه و خروج از ایران کنیم. هیچ عقل سلیمی در آن زمان نبرد مسلحانه زیرزمینی و چریکی با اشغالگران را برای تحصیل استقلال و تمامیت ایران تجویز نمی کرد و مصدق هم که در آن زمان از تبعیدگاه احمدآباد خلاص شده بود هرگز چنین فتوائی صادر نکرد.

ولی اشغال ایران قطع نظر از مقدمات اعلام شده یا نشده آن غرور و حیثیت ملی ایرانیان را جریحه دار کرد. درست است که آنها از حکومت وقت خود ناراضی بودند، اما در عمق وجدان خود هرگز راضی نبودند که رئیس مملکت را یک قدرت خارجی با بی حرمتی از وطنش تبعید کند و یک افسر انگلیسی به او و همراهانش امر و نهی کند. این توهین و تحقیر فقط به یک طریق جبران می شد و واکنش آن همه خشم های فرو خورده و بغض های در گلو مانده و رنج حرمانی که مردم ایران در برابر اشغال وطنشان در ۱۳۲۰ برخود هموار کردند، ده سال بعد به صورت قیام مردم ایران بر ضد شرکت نفت و نهضتی که در وجود دکتر مصدق و خشم و خروش او متبلور شد تجلی کرد.

در مراحل اولیه زندگی مصدق چیزی نظر ما را جلب نمی کند. جوانی است برکشیده و پرورده ناز و نعمت و عزت بزرگان و برخاسته از حریم دولت و قدرت قاجاری که در دوازده سالگی مقام موروثی پدر را احراز می کند و مستوفی خراسان می شود. سال ها می گذرد و کسی متوجه حضور او نیست ولی بزودی نشان می دهد چیزی در وجود اوست که وی را از شمار عظیمی از انسان های همدورهٔ وی متمایز می کند. این تمایز به سبب قدرت و قوت و نیروی غیرعادی او نیست. بعکس، تمایز او به سبب شکنندگی و حساسیت و تأثیرپذیری شدید اوست و این خصائص چهره های غیر عادی به وی می بخشد و برگردان آن همچون تصویری ثابت در ذهن ها باقی می ماند. به یاد می آورم که از سال های دور و دیر و از زمانی که در طفولیت نام مصدق را شنیدم سخن بر سر ضعف و بیماری او بود. سخن از مردی که در میان جمعیت و در اوج هیجان و غلیانی که غالباً خود برانگیخته است بیهوش می شود و مردم او را بر سر دست می گیرند. (۲) و بعد خون و خشم و اشک و هیاهوست که خبر می سازد و بساط روزنامه فروش ها رونق می گیرد. گاه که سرگذشت وی را مرور می کنم به این نتیجه می رسم که حساسیت طبع و شکنندگی او به حدی است که گوئی اصلاً برای سیاست ساخته نشده بود. سیاست دنیای تغافل و تجاهل و کتمان و

تحریف است و آدم هائی که با اخلاص و یکرنگی و ساده دلی وارد عرصه سیاست شوند و از احساس و عاطفه خود چشم نپوشند، بزودی به این نتیجه می رسند که مهمان ناخوانده یک ضیافت جهنمی هستند. و مصدق از همان آغاز زندگی با این حقیقت تلخ مواجه می شود که سیاست جای او نیست.

خودش تعریف می کند که در جوانی و در یکی از اولین سال هائی که وارد فعالیت انتخاباتی برای عضویت در مجلس اول می شود، یکی از نمایندگان مجلس، (حاج آقا شیرازی) (۳) متهم شد که در موقع انتخابات مرتکب تطمیع شده. یعنی افرادی را با پرداخت رشوه وادار کرده است که به نفع اشخاص معینی رأی بدهند. در کمیسیونی که برای رسیدگی به این موضوع تشکیل می شود از فردی هم به عنوان شاهد یا گواه دعوت می کنند و او ادعا می کند در لیست افرادی که آن نماینده به ما داده بود و با پرداخت پول سفارش می کرد، به آنها رأی بدهیم نام دکتر مصدق هم وجود داشت.

مصدق می گوید: وقتی این خبر را شنیدم به قدری متأثر شدم که به من حالت تب دست داد و تا صبح خوابم نبرد. مادرم وقتی از ناراحتی من مطلع شد، علت را سئوال کرد و وقتی حرف های مرا شنید گفت: «تو که اینقدر حساس بودی پس چرا درس حقوق خواندی؟ مگر تو نمی دانی هر کس در رشته حقوق درس بخواند و وارد سیاست شود باید خود را برای هر گونه افترا و ناسزا حاضر کند و هر ناگواری که پیش آید تحمل کند؟ چون می دانم که تو غیر از خیر مردم نظری نداری باید بدانی که وزن اشخاص در جامعه بقدر شدایدی است که در راه مردم تحمل می کنند.» (۴)

و بعد می افزاید: «این بیانات آنهم از زبان مادری که مرا بسیار دوست داشت و غیر از خیر جامعه نظری نداشت آنقدر در من تأثیر نمود که آنرا برنامه زندگی قرار دادم و از آن به بعد هر فحش و ناسزا که شنیدم خود را برای خدمت به مملکت بیشتر آماده و مجهز دیدم.» (۵)

ناتمام

۱- عده ای برای اینکه گریبان خود را از هر نوع تحلیل اجتماعی نجات دهند، اظهار عقیده می کنند که ریشه مطلب را باید در تردستی و مهارت مصدق و یاران او در «عوام فریبی» جستجو کرد. فرض کنیم اینطور باشد، ولی سئوالی که طرح می شود اینست که چرا ملتی در شرایطی مستعد «فریب» می شود و در شرائط دیگر به این وسوسه تسلیم نمی شود. مردمی که در انتخابات مجلس شانزدهم (سال ۲۹-۱۳۲۸) به مصدق و همفکران او روی آوردند، همان مردمی بودند که در انتخابات مجلس پانزدهم به زمان قوام السلطنه بی تفاوت ماندند. آیا نباید به جستجوی علل و عواملی سوای عوام فریبی رفت؟

۲- هر که او بیدارتر پر درد تر هر که او آگاه تر رخ زرد تر

(مولوی)

۳- خود مصدق ضمن نقل این خاطره در «خاطرات و تألمات دکتر مصدق نامی از حاج آقا شیرازی نمی برد، ولی سابقاً در یکی از نطق های پارلمانی خود به این مطلب با ذکر نام حاج آقا اشاره کرده است. منظور اینست که (بین الهلالین) از من است.

۴- خاطرات و تألمات دکتر مصدق، به تصحیح ایرج افشار، انتشارات علمی

۵- همان جا.

هنر موظّف

از: **مهدی اخوان ثالث (م. امید)**
از کتاب حریم سایه های سبز، زیر نظر دکتر مرتضی کاخی

گاهی فکر کرده ام

... کـــه فـــقط رنج است و نیـــاز کـــه برمی انگیزد و راه می نماید و راه می گشاید و راهی می کندمان.

به یقین چنین حاجتی بوده و حس می شده که این همه ادبیات مهمل حکمی و پندآمیز به وجود آمده. راهنمایی صاحب نفوذان، سلاطین، امرا و تسلیت و تسکین و خواباندن شورش های بی سود و ثمر و دشمنکام شدن مردم که بد را بتر نکنند و خود را به مهالک و مغاک های نیستی نیفکنند، محل حاجت بوده است. بیخود نیست که سعدی چه در گلستان و چه در بوســتــان، باب هایی به ســیــرت پادشاهان و «عدل و تدبیر و رأی» اختصاص می دهد. این مـســئله، یعنی لزوم به وجـود آوردن چنان آثاری به عنوان یکی از بزرگترین مـــســائل زندگی، ذهن و فکر مـتـفکران، روشن اندیشان و هنرمندان را به خود مشغول می داشته است. خاصه که خریدار هنر نیز غالباً همین طبقات بوده اند مگر در وعظ های شفاهی که عامّه را هم شامل می شده.

اما امروز چنین نیازی و حاجتی آیا هست؟ یا لااقل به آن شدت ضرورت، هست آیا؟

بگذارید اول بگوییم نه. می گـوییم نه، نیست. امروز چنین نیازی نیست. امروز بار هنر سبکتر شده، یا به یک اعتبار سنگین تر. گذشته از اینکه مخاطب و خریدار هنر، دیگر شده، عموم طبقات مردم شده اند، انشعاب و حالت دیگری نیز پدیدار شـده است. قبلاً همان طور که علم قدیم با فلسفه توأم بود، هنر نیـز با اخلاق و تعلیم و تربیت آمـیـختگی داشت. همـچنان کـه در سـیـر و سـیـرهٔ علم انشعاب پیدا شد، اول انشعاب از فلسفه و بعـد شعبـه شعبـه شـدن های درونی و پدید آمدن تخصص ها، همچنان هنر نیز از اخلاق و اموری از این قبیل جدا گشت و راه اصلی خـویش را پیش گـرفت. هنر ناب و خـالص به وجـود آمـد و بعـضی وظایف و تکالیف اشخاص را به روشنی مشخص کرد.

از این روست و زادهٔ همین حالت است که ما امروز از ادبیات پندآمیز گذشته لذت نمی بریم و آن را بیهوده و مهمل می دانیم و هنر نمی شماریم.

در واقع اسـتـقـلال هنر و هنر را صـرفـاً به خاطر هنر خواستن، قدمی است به سوی تعالی هنر، و شایستهٔ جوامع مترقی تر و عالی تر است کـه مـسـائل اخـلاقی را حل کـرده نـد، سطح تربیت عمومی و خصوصی بالاتر است. اینکه بعضی می کوشند برای هنر وظایف اخلاقی و آمـوزندگی فـرض و فـریضـه کنند، یا لااقل چنین توقعی از آن دارند، به خاطر آن است که جامعه را به چنین مددکاری نیازمند می دانند، هنوز بشریت را به آن مرحله از کمال رسیده نمی بینند، والاّ در یک جـامعهٔ تربیت شـدهٔ عـالی، به این وظیفـهٔ هنر نیـازی نیـست. در آنجـا هنر آزاد از این قـیـود است و همّش مصروف به آنکه هر دم بری تازه تر از تازه تر بیاورد و دریچه هایی از لذّات معنوی و اعتلای روح به روی آدمیان بگشاید، به مثابهٔ بال های جـادویی برای پرواز به دنیـاهای بزرگـتـر و آزادی های بیشتر و آفرینش و اعطای لحظات معنوی لطیف تر و نجیب تری که مرکب رقتن و رسیـدن روح آدمی است به آزادی کـامل و آن بهشت روحانی که غایت آمال بشر است.

پیشنهادهایی که هنر اخلاقی به ما می کند و همـهٔ آن امـر و نهی ها، برای زدودن دامن اعـمـال و آمال آدمیـان است از منقصت ها و عیوب و ذمایم، اما در هنر محض، هنری که ساکت از مقولات اخلاقی است، در واقع مثل اینکه فرض و مبنا بر این است که چنان ذمایم و منقـصت هایی اصـلاً وجـود ندارد. چنین هنری وظیفهٔ خود را لذت بخشی و ایجاد حظ و شگفتی متعالی و روحانی می داند برای وصول و ایصـال آدمی به ابدیت. از این رو این هنر بیشتر از آن آمیخته به غیر هنر، نزدیک است به هدف اصلی و بنابراین عالی تر است.

چنین هنر یا هنرمندی اگر مـثلاً به جنگ نفرین نمی فرستد، اگر ستم و آزار را تقبیح نمی کند، اگر دادگری و ایثار را نمی ستاید، اگر محبت و دوستی را نمی ستاید (البته به زبان هنر) نه به خـاطر آن است کـه به این مفاهیم و موضوعات معتقد نیست، نه به خاطر آن است که از جنگ و ستم نفرت ندارد و از عدل و محبت بشری بیزار است و نیز نه از آن جـهت کـه کـور و کـر است، بلکه سـاکت بودن او در این موارد بدان سبب است که این مسائل ابتدایی را حل شده می انگارد یامعتقد است کـه باید حل شـده و پایان یافـتـه بوده باشد و بشر را در مراحل عـالی تری از رشـد «فـرض» می کند. مـثل اینکه سکوت او به کنایه می گوید:

پر واضح است که جنگ و ستم بد و نشانهٔ رشد نیافتن خصال انـسانی است و محبت و عدل خوب و زیبا. مثل این که می گوید: این حرف ها کهنه شده است و خاص ایام کودکی و جوانی ـ یا تو بگو توحّش ـ بشریت است.

مربیـان اخلاق، پیـمـبـران، فیلسوفان و هنرمندان آموزگار، در عهد خود با آن ذمایم و نقـــایص رو به رو بوده انـد و از آن رنج می برده اند و وظیفهٔ انسانی و رسالتی ـ اگر چه من حیث لایشعر ـ احساس می کرده اند که چنان آثار و ادبیاتی از آن تراویده و مـانده. اما برای هنر آزاد و عالی فرض (لااقل فرض) این است کـــه دیگر چنان نقص ها و بیماری هایی وجود ندارد که متفکر و هنرمند

آن گونه رسالتی برای خود احساس کند.

وانگهی، در دنیایی نظیر دنیای امروز ما، جانشین های دیگری با ضمانت اجرایی قوی تر، به جای پندسرایی و اخلاق و پیمبری و هدایت خلق نشسته اند، در یک دنیای پیشرفته با روابط آدمی گری «نباید» ستمی باشد و اگر بود و شد، این وظیفهٔ قانون متبع همگان و پاسدار نظم جامعه است که باید پیشگیری یا تلافی کند، نه وظیفهٔ شاعر و هنرمند که با تقبیح ستم و ستایش دادگری - که ضمانت اجرایی هم ندارد - چنین نقشی را بازی کند. در آن جوامع «نباید» اندیشهٔ جنگ و تجاوز پیدا شود و عملی گردد و اگر شد، این وظیفهٔ یک مرجع بین المللی مطاع همگان است که باید متجاوز را به جای خود بنشاند و جبران آزار و شکستگی کند، نه وظیفهٔ هنر که داد سخن در نفرت و نفرین بدهد و فی المثل بسراید: «فغان ز جغد جنگ و مرغوای او...»

در آن دنیای خیالی همهٔ این درنده خویی ها و بیماری ها درمان شده است. همان طور که برای عقل عزیزی آدم رشید از بدیهیات است که آتش می سوزاند و از آتش طبعاً و جبلاً پرهیز دارد، در آن دنیای فرضی نیز این گونه اخلاقیات همان حالت بداهت و جبلتی را دارد که به گفتن و بیدار باش و امر و نهی نیازش نیست. اما یک طفل که آزمودگی و خردش رشد نیافته، خاصیت سوزندگی آتش را نمی شناسد، البته و مربّی او باید این خاصیت را به او بشناساند. به این حساب ادبیات آموزنده و هنر اخلاقی، از بیهوده ترین و بی ثمرترین محصولات و میوه های مجاهدات فکری بشر است و یقیناً از طعمه ها و لقمه های چرب و بی مزهٔ فراموشی است و با پیشرفت جوامع بشری، استعداد فراموش شدنش روزافزون است، زیرا منحط است و نشانهٔ انحطاط زمان پیدا شدنش. و مثل سخن گفتن از بدیهیات است که از حد ابتذال هم پایین تر افتاده، چنان که ما امروز نامی ونشانی از کاشف این نکته که آتش می سوزاند، به خاطر نداریم. اینکه گفته شود: «**تا توانی درون کس مخراش**»، یا:

والا تا نیچی سر از عدل و رای
که مردم ز دست نیچند پای،

و چه بسیار نظایر این حرف ها، دلیل آن است که در زمان گفتن چنین سخنانی به آنها اعتقاد نداشته اند که سفارش و امر و نهی شده است. اما در آن دنیای فرضی هنر آزاد و عالی این حرفها و صنف این حرفها گفتن ندارد، جبلی و بدیهی است، درست مثل اینکه به یک آدم عاقل و رشد یافته لازم نیست بگوییم:

دست به آتش مزن که دست تو سوزد
سیگر (۱) **تو بنزین مکن که شعله فروزد**

پیش از مشروطیت لازم بوده که به هیئت حاکمه و به مردم از محاسن و سجایا و فواید حکومت مشروطه سخن بگویند و دیدیم که آثاری، شبه هنر، در آن زمینه به وجود آمد. اما حالا هم آیا لازم است؟ آیا در فرانسهٔ امروز اثری در زمینهٔ قدح مفاسد و معایب استبداد، کسی به وجود می آورد؟ نمونه های جدید و قدیم آثار ادبی خودمان بسیار مشهور و متداول است. اینک چند نمونه از ادب موظف و شعر آموزندهٔ فرنگان برای آنکه مقایسه ای نیز بتوان کرد:

آرتور وسرابو پلازا، شاعر اسپانیایی می گوید:

اینجا کسی نمی گرید
در کوه های بی حاصل پردهٔ شب می درد
کودکی با وقار مردانه
گله ای از گوسفندان لاغر را به چرا می برد.
اندکی دورتر، پشت کوه ها، مرگ خشن و شوم
اقامت گزیده است...

این «مرگ خشن و شوم» چیست؟ از خود او بشنویم، در چند مصرع پایین تر:

... دستمال ها را پاره کنید و نوارهای سفید از آنها بسازید.
تا زخم گرم را ببندیم و مرگ نابهنگام این سرباز بیچاره را
با آنها بپوشانیم...
اینجا دلها برجاست، کسی نمی گرید.
اینجا کسانی که خون جوشان دارند، می افتند
اینجا مردان به ضرب گلوله می میرند.
اینجا کسی نمی گرید.

اکنون دریافتید که سخن از چیست. از جنگ. ولابد برای حیثیت و شرف. ولابد برای استقلال و آزادی. ولابد برای زندگی و حاجات زندگی. حق با کدامین جانب است، کدامین مغلوب و کدامین غالب است، در بحث ما نیست. آنچه برای ما مهم است این است که می بینیم شاعر از توحش و سبعیتی خشمگین است (و از آن سخن می گوید) که دامنگیر ارواح گروهی از گلهٔ بزرگ آدمیان، در گوشه ای از جهان شده است و بر مرگی ندبه می کند که نابهنگام است و دردناک.

شاندور پتوفی می گوید:

همه پیامبران کذّاب اند
آنان که به نیرنگ می گویند:
اکنون باید ایستاد،
این است آن سرزمین موعود
دروغی است پست، و فریبی بزرگ،
و زندگی بی امید میلیون ها آفتابزده
که از تشنگی و گرسنگی در عذاب اند،
کذب آنان را فاش می گوید.

دریافتید که سخن از چیست. از دروغ و فریب. که فریب می دهد و دروغ می گوید، که ها فریب می خورند و دروغ می شنوند، در بحث ما نیست. آنچه برای سخن ما مهم است همان است که می بینیم گفتگو از دروغ و فریب در کار است، یعنی باز هم توحش و سبعیت، یعنی باز هم بیماری.

واپتسارف می گوید:

تاریخ! آیا از ما یاد خواهی کرد
در طومار کهنه ات؟
نام ما مشهور نبود
به زیر هر سطر و حرف تو
درد ما به نفرت چشمك خواهد زد
زیرا در چنگال های سنگین و حیوانی زندگی
از ترحم نشانی نبود...

دانستید که سخن در چه زمینه ای است. زمینهٔ درد و رنج و چنگال های بی رحم. که رنج می دهد و که درد می کشد، در بحث ما نیست. مهم آن است که می بینیم باز هم درد است و رنج، یعنی حاصل ناتوانی و سبعیت و توحش. و ما قبلاً به این نتیجه رسیده بودیم که وقتی هنر ساکت از این گونه مقولات باشد، متعالی تر است و نشانهٔ جامعه ای پیشرفته. البته نه به تصنع و با کوری و کری و تجاهل العارف، بلکه به حقیقت و اصالت.

اکنون وقتش است که به نتیجهٔ اصلی برسیم:

هنگامی که زندگی مجموعه ای از دردهای خرد و بزرگ باشد و در مرحلهٔ توحش، هنر ناچار فریاد است و شیون و همدردی، یا پند و تسلیت، و هنگامی که زندگی مجتمعی از لذّات باشد و آسودگی ها، هنر آواز است و تأمل و ژرف اندیشی و پرواز. و گویا هنوز هنر آزاد و عالی در هیچ سرزمینی پدید نیامده است و اگر نمونه هایی، گاه گذار، می بینیم، اغلب از آثار بدوی است یا نظایر آن، زیرا هنوز دنیا بچه ای بیمار است، هنوز مردم را برای تفاوت رنگ تنشان، یا رنگ روحشان می کشند، هنوز... هیهات

تهران اردیبهشت ۱۳۳۹

(۱) سیگر مخفف سیگاری است که روش باشد، فتأمل!

شعرهایی فرنگان را از ترجمه هایی که در مطبوعات زمان منتشر شده، نقل کرده ام.

مشکلات کودکان ایرانی در خارج از کشور

به قلم: مسعود جابانی

ناشر: پیام ویژه کودکان و نوجوانان
خرونینگن - هلند

اصولاً ریشه یابی و پی جویی علل و عوامل مشکلات کودکان ایرانی در خارج از کشور خود بحثی مفصل و کاری بس دشوار و پیچیده است و در کل به دلیل دامنه گسترده و عام موضوعی آن، نیاز به یک بررسی همه جانبه و هم چنین یک نظر سنجی وسیع دارد تا بتواند به واقعیت نزدیک تر گردد. اما در این مقاله، در حد تجربیاتی که طی مدت چند سال تماس نزدیک با کودکان و خانواده های ایرانی و دیگر همکارانم به عنوان معلم زبان مادری داشته ام می توانم یک بررسی اجمالی و فهرست وار از مسائل و مشکلات گوناگون را ارائه کنم. در ضمن در طول این مدت توانسته ام رابطه خوبی با همکاران ترک، مراکشی و دیگر کشورها برقرار کنم و ضمن رابطه با آنها، با کودکان و والدین دیگر کشورها نیز آشنایی پیدا کنم و این امر به من کمک می کند تا مقایسه ای هر چند کلی بین وضعیت و موقعیت آنان و کودکان ایرانی انجام دهم.

مشکلات موجود

بطور معمول تمامی والدین می خواهند بهترین و ایده آل ترین امکانات تحصیلی و رفاهی را برای کودکان خود فراهم کنند و این یک خواست طبیعی است که هر پدر و مادری پیشرفت اجتماعی فرزندش را منجمله از طریق کسب مدارک تحصیلی بالا خواستار باشد و جایگاهی والا در جامعه برای فرزندانش بخواهد و آرزو کند. در این ارتباط والدین انتظار دارند که کودکان مطابق با بعضی الگوهایی که توسط والدین انتخاب شده عمل کرده و پی در پی به کسب موفقیت های بزرگ نایل آیند.

اما از طرف دیگر این سئوال مطرح می شود که آیا ظرفیت ها و رغبت ها و انگیزه و استعداد کودک نیز در رابطه با موضوعات مشخص تحصیلی در نظر گرفته شده است یا خیر؟ آیا کودک به قدر کافی به فراگیری و یا استفاده از امکاناتی که والدین برایش در نظر گرفته اند مسلط شده است؟ آیا کودک پس از مدتی زیر فشار حجم فوق العاده ای از مواد درسی و آموزشی و یا مجموعهٔ آرمانی ویژه والدین خسته نخواهد شد؟ آیا فشارهای جامعه روی والدین و کودکان همه به دلیل تبعیض نژادی است؟ و یا بستگی به ظرفیت ها و خلافیت های خودمان هم دارد؟ و یا می توانیم سئوال کنیم که آیا کودکان هلندی با استعداد و انگیزه تحصیلی یکسان، زمینه مساعدتری برای پیشرفت درسی و کسب موفقیت های اجتماعی در آینده ندارند؟

شبیه سازی ها

شبیه سازی و مقایسه کودکان ایرانی با کودکان کشور میزبان، بدون در نظر گرفتن شرایط ویژه خانوادگی و فرهنگی آنان مانند شیوه تربیت، فرهنگ، زبان و نوع ارتباط با محیط پیرامون می تواند ضربات غیرقابل جبرانی بر کودکان وارد کند. به منظور شناخت تفاوت شرایط خاص کودکان ایرانی و هلندی بهتر است بطور خلاصه به توضیح وضعیت فرهنگی، خانوادگی و وضعیت تحصیلی کودکان هلندی به پردازیم.

وضعیت فرهنگی و خانوادگی

علیرغم پیشرفت اقتصادی و به دست آمدن رفاه نسبی، نهاد خانواده در کشورهایی مانند هلند بسیار متزلزل است. میزان طلاق در خانواده ها بسیار بالا بوده و در بعضی قسمت ها به بیش از ۴۰٪ می رسد. ازدواج های مکرر و یا زندگی های مشترک قراردادی که بدون پای بندی به قانون و یا پیمان مستحکمی صورت می پذیرد، وضعیتی را به وجود می آورد که بسیاری از کودکان در طول یک دوره کوتاه چند ساله می توانند شاهد حضور پدرها یا مادرهای متعددی در خانه باشند. در چنین خانه ای پدر و مادرهای مختلف احساسات و مسئولیت پذیری یک پدر یا مادر هم خون و واقعی را نسبت به کودکان ندارند و کودکان نیز در کنار این افراد احساس امنیت نمی کنند. در نتیجهٔ حضور چنین فضای متزلزلی انواع استثمار جنسی بین والدین و فرزندان شکل می گیرد، تا آنجا که همه ساله در صد بالایی از جمعیت مورد تجاوزات جنسی قرار می گیرند (۱). انواع مختلف هم جنس بازی که میزان آن حتی ممکن است به ۱/۴ کل جمعیت هم برسد، این وضعیت را پیچیده تر از پیش می کند. اگر چه اینگونه مسائل در کشور خودمان نیز وجود دارد، امّا به دلیل محدود بودن رسانه های گروهی، محدودیت های سیاسی، اجتماعی،.. نقل این گونه اخبار کمتر صورت می گیرد. در حالی که در غرب پخش اخبار این گونه مسائل به از بین رفتن قبح این قبیل اعمال کمک بسیار می کند.

وجه دیگری از فرهنگ اروپائیان و منجمله هلندی ها که شاید زمینه ساز مشکلات قبلی نیز باشد، رواج فرهنگ «من سالاری» است. جامعه اروپایی براساس فرهنگ «من» شکل گرفته و از «ما» که در فرهنگ شرقی بسیار ریشه دار است فاصله می گیرد (۲). در کشورهای غربی کودکان به صورت فرد در نظر گرفته می شوند و وابسته به خانواده و فامیل و گروه های مشخص نیستند، در صورتی که در شرق قضاوت در مورد کودک وابسته به نقشی است که جامعه یا فامیل و خانواده به او محول کرده است. در اروپا در صورتی که خطایی از فردی سر بزند، خود اشتباه توسط دیگران پذیرفته می شود، اما در شرق دیگران خطاکار را آسیب زننده به «جمع» تلقی کرده و سرافکندگی را از او طلب می کنند و فرد پس از انجام خطا احساس شرمساری می کند (۳).

وضعیت تحصیلی

پروسه رشد تحصیلی کودکان در هلند گاهی از

زیر سن چهارسالگی و در آموزشگاه های مختلف آغاز می گردد. کودک با استفاده از انواع اسباب بازی ها و دیگر وسایل کمک آموزشی و ماکت هایی که بر مبنای اصول شناخته شدهٔ علمی ساخته شده، زیربنای تحصیلی مناسبی پیدا می کند. به عنوان مثال کودکان گروه یک و دو در مدرسه ابتدایی حین بازی با ماسه و آب می آموزند که چگونه این ها می توانند چرخی را به چرخانند و تولید انرژی کنند. یا اینکه ضمن بازی کارکرد و اثر سطح شیب دار را تجربه می کنند. گردش زمین به دور خورشید و یا مطالعه ساختمان بدن از مطالبی هستند که به کمک ماکت های مناسب به سادگی آموزش داده می شوند. استفاده از خط کش ها و وسائل مشابه برای کشیدن خطوط راست و منحنی و شناسایی رنگ ها در سنین بسیار پائین صورت می پذیرد. تفکیک صداها و حروف از یکدیگر نیز از همین قبیل هستند.

پس از این توضیح مختصر راجع به وضعیت فرهنگی - تحصیلی می توانیم به مشکلات کودکان ایرانی بازگردیم. بزرگترین مشکلی که برای والدین وجود دارد، اشراف پیدا کردن به شیوه و امکانات تحصیلی کودکان در کشور میزبان و عدم وجود اطلاعات کافی در زمینه های مختلف است. مسلم است که اگر در کشورمان بودیم می توانستیم از طرق مختلف اطلاعات لازم را در رابطه با نظام و شیوه تحصیلی کودکان به دست آوریم. اما در شرایط خارج از کشور و ضعف زبان که بسیاری از والدین به آن مبتلا هستند، کسب این اطلاعات یک مشکل جدی است. در وهلهٔ بعدی یعنی پس از کسب اطلاعات، که در بسیاری از موارد ناقص هم هست، والدین بطور اتوماتیک یک مقایسه صوری بین سیستم آموزشی کشور میزبان با کشور خودمان انجام می دهند. بطور مثال گفته می شود که گروه سوم مدارس ابتدایی هلند با کلاس اول ابتدایی سیستم آموزش کنونی ایران یکسان است. در حالی که کودکان محروم کشورمان علی رغم داشتن استعداد و انگیزه لازم برای فراگیری، از نعمت داشتن امکانات محروم اند و درصد بالایی از آنان از سن شش و یا هفت سالگی تحصیلات خود را از صفر شروع می کنند و بجز آن چیزی که محصول کوشش های خانوادهٔ آنان است، در شروع تحصیلات رسمی، توشه ای با خود ندارند. در نتیجه باید گفت که با توجه به تعداد دانش آموزان در کلاس های درس و عدم آزادی عمل معلمین و فشار اقتصادی و هزار و یک مشکل دیگر نمی توان حتی مقایسه ای صوری بین این دو سیستم انجام داد. بنابراین بدون مقایسه و شبیه سازی سیستم آموزشی می بایست تمام همّ و غمّ مان را در پیدا کردن اشراف نسبی به وضع موجود به کار ببریم.

وضعیت بهتر تحصیلی در هلند و امکانات زیادی که آنان دارند، گاهی اوقات باعث می شود که الگوبرداری از شیوهٔ آموزشی هلند، در گام بعدی خانواده ها را بدان سو سوق دهد که از شیوه ها و روش های خانواده های هلندی نیز الگوبرداری صورت گیرد. در نتیجه در گام های بعدی شیوه های برخورد اجتماعی و روابط خانوادگی و... نهایتاً میزان ها و معیارهای ارزشی آنان نیز پذیرفته می شود که در بسیاری از موارد این به معنای پذیرش نکات مطلوب آنان نیست، بلکه پذیرش تمام عیار و به عبارت دیگر خود را به جریان فرهنگی آنان سپردن است که به دست می آید و در پایان در فرهنگ و روش و منش آنان غرق شدن.

یکی از پیامدهای منطقی از خودباختگی در برابر فرهنگ کشور میزبان آن است که گاهی مشاهده می شود والدین به خاطر سریع تر یاد گرفتن زبان کشور میزبان (چه برای خودشان و چه برای کودکان) با فرزندان خود به زبان کشور میزبان صحبت می کنند. این امر به نوبه خود باعث بی انگیزه شدن کودکان و گریزان شدن آنان از زبان فارسی خواهد شد. در مواردی نیز گروهی از والدین نیاز به وقت گذاشتن و صرف انرژی برای آموزش زبان فارسی را ضروری ندانسته و در نتیجه کودکان مختار به صحبت کردن به زبان هلندی و یا ملغمه ای از هلندی و فارسی خواهند بود. بهرحال با هر انگیزه و روشی که باشد، اجازه دادن به کودکان در استفاده از زبان هلندی در منزل، آنان را به بیشتر بی انگیزه شدن در رابطه با زبان فارسی سوق می دهد.

موضوع اصلی این است که زبان فارسی به عنوان یک پل ارتباطی با فرهنگ کشورمان عمل می کند و بدون این پل ارتباطی، نقل و انتقالات فرهنگی صورت نخواهد گرفت و شناخت تاریخی و اجتماعی سرزمین مان به آرزویی مبدل خواهد شد. از دست دادن زبان مادری بهای سنگینی است که کودکان ایرانی برای حل شدن در فرهنگ کشور میزبان می پردازند، زیرا در بسیاری از موارد علی رغم این که کودکان تمام ارزش ها و ضد ارزش های اروپائیان را با خود حمل می کنند، در دید آنان یک خارجی هستند و گاه و بی گاه و به دلایل متعدد از صحنهٔ اجتماعی رانده می شوند. در حالی که مسلماً کودکی که ارزش های فرهنگی خود را حفظ می کند و دارای هویت مستقلی است حتی برای هلندی ها نیز مطمئن تر به نظر می رسد. زیرا در برخورد با فرد دارای هویت مستقل، متوجه می شوند که می توانند نکاتی را نیز از این فرد بیاموزند.

به عنوان جمع بندی باید گفت که والدین می بایست بین پیشرفت ها علمی و روش های فرهنگی غرب تفکیک قائل شوند و روی نوع و میزان روابط خود با مردم کشور میزبان و خصوصاً روابط کودکان که سریعاً از محیط پیرامونشان تأثیر می پذیرند وقت بیشتری بگذارند. منع کودکان در استفاده از زبان کشور میزبان در منزل و تشویق کودکان به صحبت کردن به زبان فارسی و گفتن معادل کلمات فارسی برای لغات هلندی که کودکان به کارمی برند، بسیار مفید خواهد بود. والدین و سرپرستان گرامی نباید نگران عقب افتادن فرزندانشان در رابطه با مواد درسی مدرسه به زبان کشور میزبان باشند، چون کودکان در مدرسه و محیط بیرون از خانه به قدر کافی به زبان هلندی تماس برقرار می کنند. در حال حاضر کودکانی که در دروس معمولی به زبان هلندی موفقیت دارند، آنانی هستند که به زبان فارسی تسلط نسبی پیدا کرده اند.

بهرحال تاکید اصلی من، به عنوان معلم زبان فارسی، مطلقاً بر این است که هر نوع کم اهمیت دادن به زبان مادری، تهدیدی جدی برای کودکان خواهد بود. تهدید قطع پل ارتباطی با هویت، ملیت، فرهنگ و تاریخ کشورمان را با جدی گرفتن و وقت گذاشتن بیشتر در رابطه با یادگیری زبان مادری به حداقل برسانیم.

پانویس ها:

۱- به نوشته روزنامهٔ Nieus Blad Vanhet Noorden نشریهٔ ویژه شمال هلند ۲۶/۸ درصد مردم هلند مورد تجاوزات مختلف قرار گرفته اند.

۲- نقل از کتاب «کودک در دو فرهنگ» اثر Andere Aspeink

۳- نقل از کتاب ارتباطات بین فرهنگی (Intercoturele communication) نوشتهٔ دیه گونده D. Pinto

ت بین فرهنگی (Intercoturele communication) نوشتهٔ دیه گونده D. Pinto

با پرداخت حق اشتراک برای دریافت فصلنامهٔ میراث ایران، این نشریه را حمایت کنید.

دربارهٔ نسل دوّمی های ایرانی در آمریکا (۳)

دکتر معبود انصاری

شرح حال

معبود انصاری استاد جامعه شناسی در کالج پترسون در ایالت نیوجرسی است. او در سال ۱۹۴۱ در شهر دهاقان (استان اصفهان) زاده شد. در سال ۱۹۶۰ دوره دبیرستان را در آبادان به پایان رساند و سپس در سال ۱۹۶۴ از دانشرایعالی تهران در رشتهٔ ادبیات فارسی لیسانس و در سال ۱۹۶۸ از دانشگاه تهران در رشته علوم اجتماعی فوق لیسانس گرفت. وی در سال ۱۹۶۸ به قصد ادامه تحصیل به آمریکا آمده و در New School For Social Research در شهر نیویورک مشغول تحصیل شد. در سال ۱۹۷۰ در رشته جامعه شناسی فوق لیسانس و در سال ۱۹۷۴ در همان رشته درجه دکتری گرفت.

دکتر انصاری دارای سالها تجربه تدریس در ایران و آمریکا بوده است و هم اکنون با همسر و فرزندان خود در شهر Cedar Grove در ایالت نیوجرسی زندگی می کند. او تا کنون آثار متعددی در زمینه جامعه شناسی و به ویژه دربارهٔ ایرانیان در آمریکا به صورت کتاب، رساله و مقاله منتشر ساخته است. بعضی از آثار او عبارتست از:

۱- نظریه های جامعه شناسی (با همکاری دکتر حسین ادیبی) چاپ تهران ۱۹۷۹

۲- بینش جامعه شناسی: نقدی بر جامعه شناسی آمریکایی اثر سی رایت میلز (ترجمه) چاپ تهران ۱۹۷۹

۳- ایرانیان مهاجر در ایالات متحده: پژوهشی در حاشیه نشینی دوگانه (ترجمه دکتر ابوالقاسم سرّی) چاپ تهران ۱۹۹۱

۴- اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری اثر ماکس وبر (ترجمه) چاپ تهران سال ۱۹۹۲

انتشارات به زبان انگلیسی

از دکتر انصاری چندین مقاله درباره ایرانیان در آمریکا در مجلات جامعه شناسی و نشریه مؤسسه مطالعات خاورمیانه در ژاپن و نیز دو فصل در دو کتاب درسی دربارهٔ جامعه شناسی اقلیت ها به چاپ رسیده است.

آثار او درباره جامعه ایرانیان در آمریکا عبارتست از:

1- Iranian Immigrants in the USA: A case study of dual marginality (1980)

2- The making of the Iranian community in America (1992)

دکتر انصاری در سال ۱۹۹۲ فصلنامه پردیس را (به زبان انگلیسی) که نخستین نشریه درباره نسل دومی ها بود منتشر ساخت و در سال ۱۹۹۳ شماره دوم و سوم آن را به چاپ رساند.

یادآوری: آنچه در اینجا مطرح می شود، بخشی از نتایج تحقیقات جدید دکتر معبود انصاری مؤلف کتاب Making of the Iranian Community in America است. شرح جزئیات و نتایج کامل این تحقیق که مبتنی بر مشاهدات و بررسی های چند ساله مؤلف درباره خانواده های ایرانی و فرزندانشان است در آینده نزدیک تحت عنوان Second Generation: today's Ammerican به زبان انگلیسی انتشار خواهد یافت.

پس از سخنرانی «نسل دومی ها» اکنون به بررسی و تجزیه و تحلیل مشکلات و نگرانی های عمدهٔ خانواده ها پرداخته و سپس در هر مورد خاص با در نظر گرفتن نتایج حاصله و نیز کمک گرفتن از نظریه های روان شناسی اجتماعی، راه حل های چاره سازی را برای والدین ایرانی به ویژه پدران و مادران جوان توصیه می کنیم. مشکلات خانواده های ایرانی به اعتبار اهمیت برخورد با آنها در فرایند فرزندپروری و پرورش هویّت ملی به شرح است:

اکنون به شرح جزئیات مراحل فارسی آموختن کودکان که در

مرحله اول
زبان گشایی کودک به زبان فارسی

زبان گشایی کودک به زبان مادری اش یک امر طبیعی و خود به خودی است. ولی هرگاه آن کودک در خانواده ای مهاجر پرورش می یابد و زبان بیرون از خانه زبان مادری نیست، زبان گشایی کودک به زبان مادری نمی تواند الزاماً یک رخداد طبیعی و پیش بینی شده باشد. اینکه کودک به طور حتم به زبان مادری اش سخن آغاز و دست کم تا سن کودکستان بدان زبان گفت و شنود کند، مستلزم معرفی آن زبان از بدو تولد، احساس مسئولیت جدّی و پافشاری پدر و مادر، برنامه ریزی آموزشی و یقیناً سرمایه گذاری فرهنگی است.

حال به استناد تحقیقات و مشاهدات یاد شده به موضوع فارسی آموختن کودکان مهاجرزاده ایرانی می پردازیم. همانطور که قبلاً اشاره شد اکثریت کودکانی که در آمریکا در خانواده های مهاجر پیش از انقلاب به دنیا آمده بودند در دامان پدر و مادر فارسی زبان، انگلیسی را آموخته و سپس فقط به زبان انگلیسی گفت و شنود می کردند. برای نمونه در سال ۱۹۸۵ از سی نفر فارسی آموز مهاجرزاده که در کلاس روزهای شنبه در کالج پترسون، نیوجرسی شروع به آموختن فارسی کردند، ۹۰ در صد آنان (۲۷ نفر) با اینکه دارای پدر و مادر فارسی زبان بودند، ولی زبان گشایی آنان به زبان انگلیسی صورت گرفته بود. در حالی که در تحقیق دیگری که از خانواده های مهاجر پاکستانی در همان سال در شمال نیوجرسی صورت گرفت، بیش از ۹۰ درصد از کودکان پاکستانی متولد در آمریکا به زبان اردو زبان گشاده و تا سن کودکستان فقط به زبان مادری خود صحبت می کردند.

امروز برخلاف سال های پیش، خوشبختانه در همین ایالت نیوجرسی یک روند نوظهور و بسیار امیدبخشی قابل تشخیص است. مطالعات و مشاهدات مربوط به ۷ سال گذشته حاکی از این است که تعداد قابل توجهی از پدران و مادران جوان فارسی آموختن به کودکان خود را یک وظیفه ملی و نیز یک ارزش خانوادگی تلقی کرده و آگاهانه روشی را در پیش می گیرند که کودکانشان به طور طبیعی به زبان فارسی سخن گفتن را آغاز کند. آنچه مهّم است این است که روز به روز تعداد کودکان دو زبانه (فارسی و انگلیسی) افزایش یافته و آموختن زبان فارسی برخلاف سال های گذشته از خانه و در دامان پدر و مادر شروع می شود. در حالی که اکثریت نسل دومی های گروه سنی ۲۳ به بالا آموختن زبان فارسی را برای نخستین بار در سن دانشجویی و در دانشگاه ها شروع می کنند.

در اینجا برای این که به راه حل چاره سازی اشاره کرده باشیم، با استفاده از تجارب سودمند این دسته از پدر و مادران وفادار به زبان فارسی، به معرفی چند اصل آموزشی که در مرحله زبان گشایی کودک به زبان فارسی کاربرد عملی دارد می پردازیم.

اصل اول

پدر و مادر ایرانی می تواند و باید این تصمیم راسخ و استوار را بگیرد که کودک آنان به زبان مادری سخن آغاز کند. سخنی بی جا نیست اگر بگوئیم پدر و مادر فارسی زبان که با کودک خود در خانه به زبان فارسی صحبت نمی کنند، مثل این است که آنها او را بزرگ نمی کنند. مصلحت حال و آینده نسل دومی ها ایجاب می کند که آموزش فارسی حتماً و قطعاً با زبان گشایی کودک شروع شود.

اصل دوم

پدر و مادر ایرانی باید با علم بر این به کودک خود فارسی بیاموزند که این کار الزاماً ممکن است به کامل آموختن گفت و شنود فارسی نیانجامد. باید باور داشت که به زبان فارسی آغاز سخن کردن فی النفسه یک ارزش خانوادگی است و الزاماً از لحاظ آگاهی به میراث فرهنگی دارای ارزش و اعتبار است. نکته مهم آشنا کردن کودکان به زبان گفتاری است.

اصل سوم

از بدو تولد باید فقط به زبان فارسی به تحسین کودک پرداخت و سپس آگاهانه به معرفی صداها و کلمات متناسب پرداخت. پدر و مادر نیز باید در خانه فقط به زبان فارسی با یکدیگر گفتگو کنند و توجه داشته باشند که بی تفاوتی یا بی توجهی در این زمینه تأثیر انحرافی در ذهن کودک به جای می گذارد.

تجربهٔ ناکام مهاجران پیش از انقلاب گویای این واقعیت است که اگر پدر و مادر ایرانی نسبت به معرفی و آموزش زبان مادری خود بی تفاوت مانده و یا از روی پندار شخصی ضرورتی برای حفظ آن احساس نکنند، الزاماً کودک خود را از کودکی انگلیسی زبان بار می آورند و با این کار در واقع مانع زبان گشایی کودک به زبان مادری اش می شوند.

اصل چهارم

در این مرحله به تناسب درک و فهم کودک باید آگاهانه به معرفی عناوین اعضاء خانواده و تلفظ درست آنها پرداخت. این نکته بسیار مهمّ است که کودکان مهاجرزاده ایرانی تلفظ صحیح عناوین و کلمات کلیدی را از آغاز آموخته و بدون لهجه تلفظ کنند. آموختن عنوان ها و استفاد از آنها به زبان فارسی طبعاً باعث همدلی و نزدیکی عاطفی میان اعضاء خانواده به ویژه میان والدین و فرزندان آنان می شود. منظور از عناوین واژه های مادر، پدر (و نه دَد انگلیسی که به زبان فارسی به معنای حیوان وحشی است)، برادر، خواهر، پدر بزرگ، مادر بزرگ، عمو، عمه، دایی و خاله است.

اصل پنجم

در مرحله دوران پیش از کودکستان والدین باید همراه گفت و شنود کردن به فارسی به کتاب خوانی (حداقل یک ساعت در شب) و معرفی قصه های کودکان پردازند. بدون کتاب خواندن، آشنایی کودکان به زبان فارسی به همان کلمات اولیه و روزمره محدود خواهد ماند. چون کودکان مهاجرزاده در خانواده های پراکنده از هم زندگی می کنند و به ندرت با هم سن و سالان فارسی زبان خود هم بازی هستند، لازم است پدر و مادر ایرانی با خواندن قصه های کودکان و معرفی واژه ها و عبارات کتاب فارسی اول معلومات زبان فارسی کودکان را گسترش دهند.

اصل ششم

امروزه باید و می توان از برنامه های تلویزیونی کودکان به عنوان ابزار کمک آموزشی استفاده کرد، هنوز متأسفانه مطالعه دقیقی از تأثیر این برنامه ها روی کودکان مهاجرزاده ایرانی انجام نگرفته است. ولی مشاهدات پراکنده نگارنده از حدود ۱۲ خانواده دارای کودکان ۲ تا ۵ ساله که برنامه کودک تلویزیون آفتاب را در نیوجرسی به طور پی گیر هر هفته تماشا می کنند گویای این است که اگر کودکان به زبان فارسی سخن گشوده باشند و ضمناً ماهیّت برنامه متناسب با درک و فهم و خلق و خوی نسل دومی ها باشد، بنظر می آید در پیشبرد گفت و شنود فارسی آنان تأثیر مثبت دارد.

مرحله دوم
آموختن زبان فارسی
از سن ۵ سالگی به بعد

باید پذیرفت که آموزش زبان فارسی به عنوان زبان دوم (منظور از سن ۵ سالگی به بعد) در خارج از ایران هم از لحاظ محیط و ابزار آموزشی و هم از لحاظ هدف نهایی محدودیت های خاص خود را دارد. همانطور که در اصل اول تأکید شد آموختن زبان فارسی باید از دامان مادر شروع و تا سن کودکستان با اصرار و پی گیری پدر و مادر به عنوان زبان اصلی در خانه ادامه پیدا کند. ولی چون زبان کودک زبان نوشتاری نیست، به ناگزیر باید روش آموزشی رسمی زبان فارسی که همراه با خواندن و نوشتن است دنبال شود.

در اینجا است که اهمیت برنامه ها و کلاس های فارسی و حضور نوجوانان فارسی آموز در آن کلاس ها به میان می آید. تجربه خانواده هایی که توانسته اند در حد کلاس ششم ابتدایی خواندن و نوشتن را به نسل دومی های خود منتقل کنند گویای این است که آموزش زبان فارسی دست کم تا سن ۱۰ تا ۱۲ سالگی و در حد محتوای کتاب کلاس ششم باید ادامه پیدا کند.

برای این مرحله پدر و مادر ایرانی باید به راستی از خودگذشتگی کرده و با احساس تعهّد و قبول سرمایه گذاری فرهنگی بطور جدّی مشوّق نوجوانان خود برای شرکت در کلاس های فارسی شوند. لازمه این کار برنامه ریزی دقیق، قبول هزینه مالی و مهم تر از همه بردباری و مصلحت اندیشی است.

ناتمام

شبی در نیویورک توسط باستان شناس ارجمند سرکار خانم دکتر لیلی دیبا، با شخصیتی بارز و ایران شناسی برجسته به نام پروفسور اولگ آکی موشگین آشنا شدم وی ضمن ایراد سخنان جالبی در مورد آثار خطی و تاریخی ایران، یادی از نسخه خطی و نادر صادق هدایت، در باره خود و چگونگی دست یافتن به فتوکپی آن و ارائه نسخه ای به آقای دکتر ناصر پاکدامن مدیر مجله وزین «چشم انداز» شرح مفصلی دادند که به طور اتفاقی در کتابخانه خود مجله چشم انداز و آن شرح حال نایاب را یافته و اکنون به شما خوانندگان عزیز میراث ایران تقدیم می کنم.

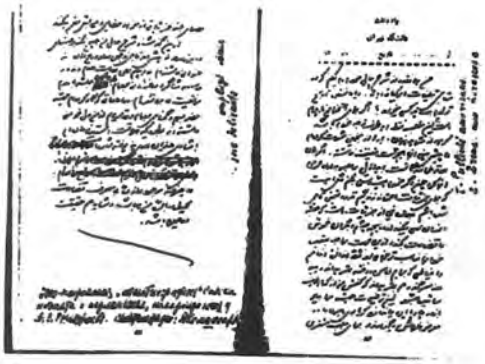

دستخط صادق هدایت

شرح حال صادق هدایت

در سال ۱۳۴۴ که صادق هدایت برای شرکت در جشن بیست و پنجمین سال تأسیس دانشگاه تاشکند دعوت شده بود، خانهٔ فرهنگ شوروی از او خواست تا شرح حال مختصر خود را بنویسد. شرح کوتاه زیر در پاسخ این درخواست تدوین شده است. نخستین بار ترجمهٔ روسی، بخشی از این متن در کتاب منتخب آثار هدایت ترجمه و تدوین آقای کمیساروف و خانم زوزنفلد انتشار یافت. همین بخش است که به برگردان آقای بزرگ علوی در کتاب حسن طاهباز، یادبود نامهٔ صادق هدایت به مناسبت هشتادمین سال تولد او (کلن - بیدار - ۱۹۸۳) انتشار یافته است. باید گفت که متأسفانه اصل دست نوشتهٔ هدایت که در اختیار بانوی فقید روزنفلد بوده است اکنون دیگر در میان کاغذها و اسناد ایشان یافت نمی شود. آقای دکتر اولک آکی موشکین، استاد مؤسسهٔ مطالعات شرقی سن پترسبورگ که به لطف و همت ایشان این متن در اختیار چشم انداز قرار گرفته است، در نامهٔ خود می نویسند:

«این کپی را آقای پروفسور کمیساروف پیش بنده فرستاد. ایشان در حاشیهٔ پائین صفحهٔ دوم تصدیق می کند که این کپی واقعاً از روی نسخهٔ اصلی شرح حال صادق هدایت که مال خانم روزنفلد بود» عکسبرداری شده است. چشم انداز با سپاس فراوان از دانشمند گرامی دکتر آکی موشگین این متن مهم و جالب را به چاپ می رساند.

من همانقدر از شرح حال خود رَم می کنم که در مقابل تبلیغات آمریکائی مآبانه (۱). آیا دانستن تاریخ تولدم به درد چه کسی می خورد؟ اگر برای استخراج زایچه ام (۲) است. این مطلب فقط باید طرف توجه خودم باشد. گرچه از شما چه پنهان، بارها از منجمین مشورت کرده ام اما پیش بینی آنها هیچوقت حقیقت نداشته. اگر برای علاقهٔ خوانندگانست باید اول مراجعه به آراء عمومی آنها کرد چون اگر خودم پیش دستی بکنم مثل اینست که برای جزئیات احمقانهٔ زندگیم قدر و قیمتی قایل شده باشم. بعلاوه خیلی از جزئیات است که همیشه انسان سعی می کند از دریچهٔ چشم دیگران خودش را قضاوت بکند و ازین جهت مراجعه به عقیدهٔ خود آنها مناسب تر خواهد بود. مثلاً اندازهٔ اندامم را خیاطی که برایم لباس دوخته بهتر می داند و پینه دوز سر گذر هم بهتر می داند که کفش من از کدام طرف سائیده می شود. این توضیحات همیشه مرا به یاد بازار چارپایان می اندازد که یابوی پیری را در معرض فروش می گذارند و برای جلب مشتری به صدای بلند جزئیاتی از سن و خصایل و عیوبش نقل می کنند.

ازین گذشته شرح حال من هیچ نکتهٔ برجسته ای در بر ندارد، نه پیش آمد قابل توجهی در آن رخ داده نه عنوانی داشته ام نه دیپلم مهمی در دست دارم و نه در مدرسه شاگرد درخشانی بوده ام. بلکه برعکس همیشه با عدم موفقیت روبرو شده ام. در اداراتی که کار کرده ام همیشه عضو مبهم و گمنامی بوده ام (۳) و رؤسایم از من دل خونی داشته اند، بطوریکه هر وقت استعفا داده ام با شادی هذیان آوری (۴) پذیرفته شده است. رویهم رفته موجود وازدهٔ بی مصرف قضاوت محیط دربارهٔ من می باشد و شاید هم حقیقت در همین باشد.

1- Publicité américaine
2- Dresser mon horoscope
3-Employé obscur
4-Joie délirante

نادر نادرپور

به قلم: فرانک زمانی

نادر نادرپور

نادر نادرپور در سال ۱۳۰۸ از پدر و مادری هنرشناس و فرهنگ دوست در تهران متولد شد. بعد از گذراندن دوره های دبستان و دبیرستان برای تحصیل در رشتهٔ ادبیات فرانسه به پاریس رفت و در دانشگاه سوربن مشغول تحصیل گردید و پس از اتمام تحصیلات و دریافت درجهٔ لیسانس به تهران بازگشت. نخست در بخش خصوصی و سپس به عنوان کارشناس پیمانی در وزارت فرهنگ و هنر به انتشار ماهنامه های هنر و مردم و نقش و نگار ادامه داد و مدتی هم مسئولیت سردبیری آنها را برعهده داشت.

نادرپور در سال ۱۳۴۳ جهت تکمیل مطالعات خود در زبان و ادبیات ایتالیائی به آن سرزمین رفت و در شهرهای «رم» و «پروجا» به تحصیل پرداخت.

پس از بازگشت به ایران از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ سمت سرپرستی گروه «ادب امروز» را در رادیو تلویزیون ملی ایران عهده دار بود. وی در مرداد ماه ۱۳۵۹ از تهران به پاریس رفت و تا اردیبهشت ۱۳۶۵ در آن شهر اقامت داشت و در همانجا به عضویت افتخاری اتحادیه نویسندگان فرانسه برگزیده شد و در مجامع و گردهمائی های گوناگون شرکت جست و سخن راند.

در بهار سال ۱۳۶۵ به دعوت بنیاد فرهنگ ایران در «بوستون» عازم آمریکا گردید و از آن پس به سخنرانی های متعدد در دانشگاه های، هاروارد، جرج تاون، یو سی ال ای، برکلی، اروآین و... پرداخت. ایشان پاره ای از برنامه های ادبی و فرهنگی خود را چه از طریق تدریس در کلاس ها و چه از راه سخن گفتن در رادیو و تلویزیون آغاز کرد.

آه ای دیار دور
ای سرزمین کودکی من
خورشید سرد مغرب بر من حرام باد
تا آفتاب تست در آفاق باورم

نادر نادرپور، بدون شک یکی از چهره های درخشان شعر معاصر ایران است، خاصه در گروه تغزل سرایان جدید. او نه تنها شاعری است آگاه، بلکه ادیب و نقادی ست صاحب نظر. نادرپور از همان آغاز کار شاعری خود هر کجا فرصتی می یابد به دفاع از شعر خود و شاعران نوپرداز دیگر می پردازد.

در مقدمه اولین مجموعه شعرش «چشم ها و دست ها» چنین می نویسد:

«شاعر باید جهان را از دریچهٔ چشم خود به بیند و آنچه را که دیگران از نمودهای طبیعی و بشری دریافته اند را به یک سو نهد. اگر روزی شاعر، لبان معشوق را عنّاب پنداشته و یا گیسوی او را مار انگاشته، به سبب این بوده است که ادراک او از عنصر مقدماتی و بسیط طبیعت تجاوز نمی کرده و ناچار تعبیرات او هم زادهٔ آن ادراک محدود بوده است.»

چشم ها و دست ها در سال ۱۳۳۳ و دختر جام در سال ۱۳۳۴ در حقیقت کارنامهٔ دوران جوانی شاعرست. با زبان و بیانی سالم و توانا در دختر جام که تقریباً یک سال بعد از چشم ها و دست ها انتشار می یابد، نادرپور نوعی شعر غنائی جدید در شکل چهار پاره ارائه می دهد.

از مجموعهٔ چشم ها و دست ها:

شب ها به کنج خلوت من می گفت
افسانه های روز جدائی را
با خنده های تلخ نهان می داشت
در چشم خویش راز خدائی را

از مجموعهٔ دختر جام که باید در واقع آنرا «**غم نامه**» نادر نادرپور خواند:

اگر روزی کسی از من بپرسد
که دیگر قصدت ازین زندگی چیست؟
بدو گویم که چون می ترسم از مرگ
مرا راهی به غیر از زندگی نیست!

در سال ۱۳۳۷ مجموعهٔ شعر انگور انتشار می یابد:

چه می گویند؟
کجا شهدست این آبی که در هر دانهٔ شیرین انگورست؟
کجا شهدست این؟
اشك است
اشك باغبان پیر و رنجورست.

اگر دختر جام را «غم نامهٔ» شاعر به نامیم، مجموعهٔ شعر انگور را به جرأت می توان «**عشق نامهٔ**» وی نامید.

نادرپور در سال ۱۳۳۹ سرمهٔ خورشید را منتشر می کند. سرمهٔ خورشید در واقع طلیعهٔ تحولی بزرگ در شعر نادرپور می باشد. شاعر به مرزهای تازه ای دست می یابد. سرمهٔ خورشید آمیخته ای است از غزل و حماسه که در آن هم واقعیت زندگی موج می زند و هم تخیل شاعرانه.

نادرپور در این مجموعه گذشته از تعابیر و تصاویر شاعرانه، هنر بی نظیر و بی رقیب خود را نشان می دهد. او توصیفات و تعابیر بسیار زیبا می آفریند. به طوری که خواننده در غالب قطعات این مجموعه با شاعری آفریننده مواجه می شود که آفرینش تعابیر شاعرانه با طبیعت او سرشت شده است.

من مرغ کور جنگل شب بودم
باد غریب محرم رازم بود
چون بار شب بروی پرم می ریخت
تنها به خواب مرگ نیازم بود
این دست گرم، دست تو بود ای عشق
دست تو بود و آتش جاویدت
من مرغ کور جنگل شب بودم
بینا شدم به سرمهٔ خورشیدت

در سال ۱۳۵۷ گیاه و سنگ نه آتش از او انتشار می‌یابد و در همان سال مجموعهٔ «**از آسمان تا ریسمان**» و «**شام واپسین**» را به چاپ می‌رساند.

اندوه دوری از وطن و وحشت همیشه در غربتی ماتم‌زا ماندن مانند شعله های آتش در اشعارش نمایان می گردد.

از مجموعهٔ «صبح دروغین»

کهن دیارا! دیار یارا! دل از تو کندم ولی ندانم
که گر گریزم، کجا گریزم و گر بمانم، کجا بمانم؟
نه پای رفتن، نه تاب ماندن چگونه گویم درخت خشکم
عجب نباشد اگر تبرزن طمع ببندد به استخوانم
در این جهنم، گل بهشتی چگونه روید، چگونه بوید؟
من ای بهاران، ز ابر نیسان چه بهره گیرم که خود خزانم

در سال ۱۳۶۰ «**صبح دروغین**» را در پاریس به چاپ می‌رساند. تحولات سیاسی در ایران و اوضاع غم انگیز مردم ایران تحولی عظیم و اعجاب انگیز در شعر نادرپور به وجود وی آورد. در این دوره شعر او به اوج می‌رسد و در خشش و جلائی بی نظیر می یابد. در سال ۱۳۶۷ «**خون و خاکستر**» منتشر می شود. صبح دروغین و خون و خاکستر را باید در حقیقت «**غربت نامهٔ**» شاعر نامید. او به توصیفی تلخ و دردناک از عصر خود می پردازد. تصویر سازی که در واقع ارائهٔ غیرمستقیم است، در شعر او به اوج می‌رسد و گاهی هم با زبانی بسیار ساده درد مردم خویش را بیان می کند.

آن زلزله ای که خانه را لرزاند
یك شب همه چیز را دگرگون کرد
چون شعله جهان خفته را سوزاند
خاکستر صبح را پر از خون کرد.

اشعار این دو مجموعه اشعاری ست حماسی با محتوائی اجتماعی، فلسفی و روشن بینانه. اشعاری که اهداف آن بالا بردن ادراک و بینش هنری و اجتماعی است و در تمامی آنان پیامی اجتماعی و انسانی بازگو می شود.

نادرپور در این اشعار خواننده را با رویدادهای عصر خود آشنا می سازد. این اشعار هم با احساس خواننده سر و کار دارد و هم با ادراک و اندیشهٔ او در تماس است. او می خواهد خواننده چشم و گوش خود را باز کند، همه چیز را به بیند و حس کند. از این روی مسئله فرد از میان می رود و هرچه هست اجتماع است. در این اشعار حتی عشق که نوعی گرایش فردی ست جنبه و روح اجتماعی پیدا می کند.

به قول اسماعیل نوری علا: «**نادر نادرپور در تاریخ فرهنگ و ادب ایران ماندگار است. او شاعری ست از آغازگران و سنت گذاران شعر نوی فارسی. اما نکته در این است که او در عین حال با سخنش توانسته است زبان فارسی را طراوت و درخششی نو عطا کند و با وسعت دادن به زبان آن را از مرزهای سنت فراتر برد. هنگامی که زبان فارسی در کمال قدرتش مطرح باشد، باید دست توسل به دامن پاک و روشن و درخشان نادرپوری زد.**»

و به گفتهٔ خانم شکوه میرزادگی: «**باید از نادر نادرپور به عنوان معلم نسل خود، نسل قبل از خود و نسل پس از خود تجلیل کرد.**» *

گنجینهٔ تاریخ و تمدّن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامهٔ ایرانیکا

دفتر سوم از جلد هفتم منتشر شد

Fascicle 3, Volume VII

جلد اول Ab - Anahid **۲۸۵ دلار**
جلد دوم Anamaka - Atar al-Wozara **۲۸۵ دلار**
جلد سوم Atas - Bayhaqi, Zahir-al Din **۲۸۵ دلار**
جلد چهارم Bayju - Carpets **۲۸۵ دلار**
جلد پنجم Carpets - Coffee **۲۸۵ دلار**
جلد ششم Coffeehouse - Dara **۱۹۵ دلار**
جلد هفتم Dara(b) - Ebn al-Atir **زیر چاپ**

«... انبوهی حیرت انگیز از اطلاعات عالمانه درباره ایران، فرهنگ و تمدن ایرانی و روابط این فرهنگ با فرهنگ های دیگر.» Roy Mottahedeh **، استاد دانشگاه هاروارد، در** *Middle East Journal*.

«مهم‌ترین و اساسی‌ترین مرجعی است که تا کنون درباره ایران و تاریخ و تمدن و فرهنگ آن بنیان گرفته.» دکتر محمد جعفر محجوب، استاد سابق دانشگاه تهران در کیهان چاپ لندن.

«ظهور Encyclopædia Iranica **آغاز فصل تازه‌ای در ایران شناسی است.» دکتر علی بنوعزیزی، استاد کالج بوستون در** *International Journal of Middle East Studies*.

Mazda Publishers
P. O. Box 2603
COSTA MESA, CA 92626
Tel: (714) 751-5252 * Fax: (714) 751-4805

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگ دوستی موجود باشد.